

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکات توجیهی پیرامون روایات رهن

این روایاتی که در مورد رهن وارد شده بود و یکی از مستندات برای نظریه‌ی مشهور بود، نکته‌ای در مورد این روایات به ذهن رسیده که مجدداً عرض کنیم و این هم باز مقدمه‌ای بشود بر اینکه فقه الحدیث در مسائل اجتهادی بسیار مهم است و آن نکته این است که اساساً ورود این روایات، روایاتی که از امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شده که «یتراذآن الفضل»، این رهن و مرتهن فضل را به یکدیگر رد کنند، در اینجا حضرت چه هدفی را دنبال می‌کرده؟ به ذهن می‌آید که یک توهمی در کار بوده که در باب رهن اگر رهن آمد دین را به مرتهن برگرداند و آن وثیقه (یعنی عین مرهونه) در دست مرتهن باشد، باید آن عین را به رهن برگرداند و مسئله تمام می‌شود. اما ظاهراً در ذهن مردم همان زمان یا شاید بگوئیم این یک مقداری ارتکاز عقلایی هم باشد که وقتی در چنین موردی آن دینی که مرتهن به رهن داده اگر از بین برود، ارتکاز عقلاء این است که یک معاوضه‌ی قهریه بین این دین و آن عین مرهونه واقع شود. ارتکاز عقلاء بر این باشد. البته اصراری نداریم که روی ارتکاز عقلاء برویم؛ توهمی باشد عند العقلاء که در باب رهن اگر همه یا مقداری از آنچه را که در پیش رهن است - یعنی دین - از بین برود، در مقابل مرتهن آنچه در پیش اوست را بردارد و بالعکس آنچه که در پیش مرتهن است اگر از بین برود در مقابل آنچه را که رهن گرفته تماماً مال رهن باشد، یعنی یک توهمی در ذهن مردم موجود در آن زمان و یا ذهن عقلاء هست که «عند تلف عین المرهونه» یا تلف آن دین یک معاوضه‌ی قهری واقع بشود، بگوئیم حالا که پول من را ندادی و یا پولم از بین رفت، آن جنسی که پیش من رهن گذاشتی مال من. یا رهن بگوید حالا جنسی که من پیش تو گذاشته بودم از بین رفته آن پولی هم که تو به من دادی مال من، یک معاوضه‌ی قهری بین اینها باشد. آن وقت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) یا ائمه‌ی بعدی در مقام دفع این توهم‌اند که در باب رهن معاوضه صورت نمی‌گیرد، شما اگر آمدید یک جنس سیصد تومانی را به عنوان وثیقه گذاشتی و در مقابلش صد تومان گرفتید، اینجا معاوضه صورت نمی‌گیرد، در نتیجه اگر یک مقدارش از بین رفت یا همه‌اش از بین رفت، «یتراذآن الفضل» آن زیادی باید برگردانده شود، این یک نکته که من به ذهنم می‌آید که قویاً این روایات در مقام دفع آن توهم است.

اگر کسی بپرسد که چرا حضرت فرمود «یتراذآن الفضل» برای اینکه توهم این بوده که «عند تلف أحدهم» یک معاوضه‌ی قهری صورت می‌گیرد. می‌فرماید معاوضه‌ای هم صورت نمی‌گیرد و باید آن اضافه برگردانده شود. ورود این روایات برای دفع چنین توهمی است که در باب رهن «عند تلف أحدهم» معاوضه‌ی قهریه صورت نمی‌گیرد بلکه باید حساب کنید و اضافی برگردانده شود. نکته‌ی دومی که می‌خواهم عرض کنم این است که باز این روایات نسبت به آنچه از بین رفته نظری ندارد، در حالی که استدلال مشهور به این روایات نسبت به آنی است که از بین رفته است. یعنی یک تهاتر قهری را دلالت دارد، نظر روایات نسبت به اضافه است. حالا توضیحش این است که اگر کسی یک جنس سیصد تومانی را رهن قرار می‌دهد در مقابلش یک مال صد تومانی را قرض می‌گیرد، این جنس سیصد تومانی اگر از بین رفت اینجا روایات در مقام این نیست که بگوید این جنسی که از بین رفته، این پولی که در مقابلش هست به عنوان ضمان او باشد، مشهور در استدلالشان چاره‌ای ندارند بگویند که در اینجا این

جنسي که از بين رفته چون در باب رهن غالباً آنچه که به عنوان وام داده مي شود نقد است و آنچه که به عنوان رهن واقع مي شود از جنس مواد و عروض است.

مي گويند آنچه از بين رفته قيمتي است پس قيمتش. ضمان به همين است پس «القيمي يضمن بالقيمة» آن وقت اينجا اشكال پيش مي آيد که ممکن است آن جنس مثلي باشد، از کجا مي گويد آن جنس قيمتي است؟ چه شاهدي در اين روايات وجود دارد که آن قيمتي است «القيمي يضمن بالقيمة» اشكال پيش مي آمد که تازه اگر اين را هم قبول کنيم، اما آن طرفش که «المثلي يضمن بالمثل» را دلالت ندارد، اما ما معتقديم که در باب رهن يك تهاتر قهري است، يعني اين جنس سيصد توماني و صد تومان هم فرض کنيد پول داده شده به عنوان وام، صد تومانش تهاتر مي کند، اصلاً کاري به قيمتي و مثلي در اينجا ندارند، صد تومانش در مقابل صد تومان. نسبت به آن که معادل هم هست تهاتر قهري است اما نظر اصلي رو ايات باز به اين هم نيست، نظر اصلي روايات به اين است که آن اضافه بايد برگردانده شود، آن دويست تومان اضافه بايد برگردانده شود و حتي سؤالي که ما داريم اين است که آن اضافه را هم نمي گويد چطور بايد رد کني. جنسي بوده که سيصد تومان قيمت داشته مثلاً دو تا فرش بوده و يکي از بين رفته و نسبت به همان تهاتر مي شود و اضافه را بايد رد کند، آن اضافه چطور بايد رد شود؟ آن روايات دلالت ندارد بر اينکه آن اضافه يعني فضل، چطور بايد رد بشود. پس ما سه تا نکته در مورد اين روايات داريم؛ نکته اول: اينکه اين روايات در مقام دفع توهّم وقوع معاوضه ي قهري «عند تلف أحدهم» است يعني يك کسي بگويد رهن بوده و حالا آن جنس از بين رفته و اين در مقابل آن، و ديگري کسي اضافه اي رد و بدل نکند. نکته دوم: نسبت به مقدار معادل يك تهاتر قهري است، در تهاتر قهري کاري به اينکه اين قيمتي يا مثلي است ندارند، هر چه مي خواهد باشد! نکته سوم: اينکه نظر اصلي اين روايات به اين است که اين فضل بايد رد شود، اضافه بايد رد بشود.

حالا اين فضل و اين اضافه چگونه رد بشود اين را هم روايات دلالت ندارد، اصلاً روايت نمي آيد بگويد آن مقدار اضافه «إن كان مثلياً فبالمثل إن كان قيمياً فبالقيمة» مثل اينکه عرض کرديم آن رواياتي که دلالت بر اصل ضمان دارد، دلالت بر كيفيت ضمان و مضمون به ندارد اينجا هم دلالت ندارد بر اينکه اين اضافه چگونه رد بشود. با اين بيان، استدلال مشهور به اين روايات مبني بر اينکه عين مرهونه ي تلف شده قيمتي است و روايت مي گويد بايد قيمتش را داد، پس «القيمي يضمن بالقيمة» فرع بر اين است که روايات به اين جهت نظر داشته باشد، در حالي که - گفتم آن اشکالات قبلي را کنار بگذاريم - مي گوييم در روايت چه شاهدي داريم بر اينکه عين مرهونه قيمتي است، شاهدي نداريد، آمايد مسئله ي اطلاق را مطرح کرديد ما به اطلاق هم مناقشه کرديم. همهي اينها را کنار مي گذاريم و مي گوييم در روايات اصلاً نظر به اين ندارد بلکه در اين قسمت مسئله ي تهاتر مطرح است، مي گويد شما يك جنس سيصد توماني گرفته و صد تومان هم به او وام داديد، حالا که ديديد جنس در دست تو از بين رفت نسبت به صد تومان تهاتر است، فقط نظر دارد به اينکه مبدا فکر کني حالا که اين جنس از بين رفت يك معاوضه ي قهري بين صد تومان و سيصد تومان مي شود، بگوييم صد تومان در مقابل سيصد تومان، پس صد تومان در مقابل صد تومان است و آن دويست تومان را بايد برگردانيم، حالا چطوري بايد برگردانيم؟ اصلاً دلالت بر كيفيتش ندارد. نکاتي که امروز عرض کردم نکات دقيق بود و عرض کردم در اين روايات فقه الحديث بسيار مهم است. با اين سه نکته اي که عرض کردم مضافاً به آن اشکالاتي که قبلاً داشتيم، براي تان روشن مي شود که اين روايات به طور کلي از حيز استدلال مشهور خارج است.

نتيجه بحث: ما نتيجه گرفتيم که اگر بخوايم فقط به بناء عقلاء تمسك کنيم بايد قدر متيقّن گيري کنيم و قدر متيقّن از بناي عقلا فراغ ذمه اين است که اگر مثل را داد به طور مسلم فراغ ذمه مي شود و اگر مثل متعذر بود نوبت به قيمت مي رسد. عرض ما اين است که نسبت به آنچه که از بين مي رود و معادل است يك تهاتر واقع مي شود، مي گويد شما اگر يك حيواني را وثيقه گذاشتيد و در مقابل اين حيوان که ده هزار تومان مي ارزیده پنج هزار تومان وام گرفتيد، حالا که اين حيوان از بين رفت بايد چکار بشود؟ نسبت به آنچه که از بين رفته تهاتري است که بايد آن اضافه ي پنج هزار تومان را بدهد، ولي نه به عنوان اينکه «القيمي يضمن بالقيمة» فقط در مقام اين است که اضافه بايد داده شود، و لذا عرض کرديم در بعضي از روايات دارد، در روايت اسحاق بن عمار هم هست؛ از اين روايت استفاده مي شود که اگر «بعض الرهن» تلف شد، مثلاً من دو تا فرش را پيش يك آقاي رهن

گذاشتم و از او ده هزار تومان گرفتم، حالا اگر یکی از این دو تا فرشها تلف شد و آن هم ده هزار تومان ارزش داشت، اینجا می‌فرماید آن مقدار زائد را باید برگرداند، یعنی یکی از اشکالاتی که قبلاً در همین روایات در استدلال بیان کردیم گفتیم این فضل ممکن است فضل از موجود باشد مثل روایت اسحاق بن عمار، حالا در مثال حیوان، حیوان ده هزار تومانی تلف شده و پنج هزار تومان وام داده، باید پنج هزار تومان بدهد، اما آیا به عنوان اینکه «القيمي يضمن بالقيمة» □

حالا اگر دو تا حیوان گذاشته بود که هر کدام پنج هزار تومان ارزش دارد و پنج هزار تومان وام داده و يك حیوان از بین رفت، حیوان دیگر را باید برگرداند. می‌خواهم عرض کنم که «فضل» اعم از عین موجود و عین تلف شده است، ضمان را، مثلی و قیمی را در جایی که تلف شده مطرح می‌کنید در جایی که فضل اعم است، فضل یعنی آنچه موجود است از رهنی که يك مقدارش تلف شده است و می‌گوید این اضافه را باید برگردانی. طبق بیان مشهور «المثلي يضمن بالمثل والقيمي بالقيمة» و ما می‌گوئیم نه، «المضمون يضمن بالمثل» به خاطر قدر متیقن، حالا اگر ما قدر متیقن در اینجا نداشتیم باید سراغ ادله دیگری برویم. روی فرض اینکه اگر کسی آمد گفت هیچ قدر متیقنی در اینجا نداریم، قدر متیقن وقتی نباشد می‌آئیم سراغ اینکه روی قاعده‌ی احتیاط پیش می‌روید، اشتغال یقینی برائت یقینی بخواهد و اصلاً کاری به برائت عقلاء هم نداشته باشد، بعد از تلف، ذمه‌ی ضامن اشتغال پیدا کرده به يك چیزی، نمی‌دانیم ذمه‌اش به مثل اشتغال پیدا کرده یا به قیمت، باید بگوئیم اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد، روی احتیاط پیش می‌رود، یا اینکه بگوئیم در اینجا مسئله دوران بین متباینین است، بین قیمت و مثل به يك معنا دوران بین متباینین است، اینها اصلی است که در آخر بحث به اینها اشاره می‌کنیم. توضیح بیشتر: فضل اعم از موجود و تالف است؛ شما دو تا گوسفند رهن گذاشتی و هزار تومان قرض گرفتی، فرض کنید هر دوی این گوسفندها هزار تومان ارزش دارد، حالا که یکی از بین رفت باید گوسفند دیگر را برگردانی.

آنجایی که يك گوسفند گذاشتید و همان يك گوسفند دو هزار تومان ارزش دارد و شما هزار تومان گرفتی، اینجا باید هزار تومان برگردانی. چگونگی از کجا فهمیده می‌شود؟ او می‌گوید من به اندازه هزار تومان این گوسفند را به تو می‌دهم، از کجا این روایت می‌گوید که اینجا قیمت و هزار تومان بقیه‌اش باید داده شود، اینجا فضل دارد و باید طوری بشود که بگوئیم این اضافه به این برگردانده شد. من فکر می‌کنم دقت بهتری شد ولو اینکه آن اشکالات مهمی که قبلاً در روایات کردیم اشکالات مهمی بود، اما راجع به فقه الحدیث و فهم الحدیث این روایات نکات خیلی خوبی بود، آقایان هم حتماً مراجعه کنید. عرض می‌کنم در کتب نیست و من جایی ندیدم و اینکه می‌گویم نیست برای اینکه آقایان بیشتر دقت کنید. بحث بعدی را مطالعه کنید که اگر کسی مبنای مشهور را پذیرفت چه تعریفی باید ارائه بدهد، اگر چه روی مبنای خودمان هم باز نیاز به تعریف مثلی و قیمی داریم اما روی مبنای مشهور به طور مسلم باید يك تعریفی از مثلی و قیمی ارائه بدهد. بیان شیخ را امشب در مکاسب ببینید؛ ما فردا اجمالی از بیان شیخ انصاری را ذکر می‌کنیم، ببینید که از زمان شیخ طوسی و بعد هم ابن ادریس و علامه و محقق حلی تا زمان متأخرین چه تطوراتی در تعریف مثلی و قیمی، هم در شیعه و هم در بین اهل سنت بوده و اساساً آیا به این دقت‌ها نیاز بوده یا نه؟ و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين